

The province of Guardian on the wealth of minor and Insane in the Jurisprudence of Islamic sects

ولایت قیم بر اموال صغیر ومجنون در فقه مذاهب اسلامی

Abdoljabar zargooshnasab^{1*}, Mohadath Abeyar²

عبدالجبار زرگوش نسب^{۱*}، محدثه آبیاری^۲

1- Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ilam University, Ilam Iran.
2- Masters, Department of Jurisprudence fundamentals of Islamic Law, University of Ilam, Ilam, Iran

۱- دانشیار گروه فقه ومبانی حقوق اسلامی دانشگاه ایلام، ایلام ایران.
۲- کارشناسی ارشد، گروه فقه ومبانی حقوق اسلامی دانشگاه ایلام، ایلام ایران.

Received Date: 2021/02/18

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۱/۳۰

Accepted Date: 2021/04/15

پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۱/۲۶

Abstract

Preparation and purpose: Due to their inability to manage their property, insane minors are protected in some ways. They are prohibited from seizing their property and financial rights. The ruler of Shari'a is the guardian and the sharia can also appoint a person as a guardian for this work. In some cases, for reasons such as minor insanity, a person can not manage his or her affairs properly; Therefore, in order to protect the interests of such people and also to manage the affairs related to them, the Shari'a has set special rules and laws in order to manage the affairs of these people according to these limits and eliminate this shortcoming. In the jurisprudence of Islamic religions, special attention has been paid to minor and insane matters and in some verses of the Holy Quran and the narrations of guardianship and financial affairs of children and insane people have been explained. The purpose of this article is to identify the commonalities and differences between the five Islamic religions in the manner and manner of guardianship over minor and insane property and the conditions of his possessions. Method: This research was conducted by descriptive-analytical method. Is located.

چکیده

زمینه وهدف:صغیرومجنون،به علت ناتوانی در اداره اموالشان از راههایی موردحمایت قرار گرفته‌اند، آنها از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند، افرادی چون پدر، جد پدری، وصی آن دو، و حاکم شرع بعنوان قیم بر آنها ولایت داشته ودر امور مالی آنان حق تصرف دارند. حاکم شرع قیم است و شرعا نیز می تواند، شخصی را به عنوان قیم برای این کار منصوب کند. در مواردی بنا به دلایلی همچون صغرو جنون شخص نمی تواند به طور شایسته امور خویشتن را مدیریت کند؛ لذا شارع جهت حفظ مصلحت چنین افرادی و نیز اداری امور مربوط به آنان قواعد و قوانین خاصی را وضع نموده است تا با توجه به این حدود، امور این اشخاص مدیریت شود و این نقص مرتفع گردد. در فقه مذاهب اسلامی توجه خاصی به امور صغیر ومجنون و در برخی از آیات قران کریم و روایات سرپرستی وامور مالی کودک ومجنون تبیین گردیده است. هدف از این نوشتار شناخت موارد اشتراک واختلاف مذاهب پنجگانه اسلامی در نحوه وچگونگی ولایت قیم بر اموال صغیر ومجنون است وشرايط تصرفات اوروش: این تحقیق به روش توصیفی تحلیلی صورت پذیرفته، ادله، مبانی وشرايط ولایت قیم وقیمومت صغیر ومجنون از دیدگاه امامیه واهل سنت مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: اموال، حاکم، صغیر، قیم، مجنون.

Keywords: wealth, Governor, Minor ,guardian, Insane.

Email: a.zargooshnasab@ilam.ac.ir

*: نویسنده مسئول

مقدمه

ولایتی که به علت نقصان یا فقدان اهلیت شخص، به حکم شرع یا حاکم شرع به شخصی واگذار می‌گردد نیابت شرعی نامیده می‌شود و به کسی که از سوی حاکم به عنوان ولی شناخته می‌شود قیم می‌گویند، به این نوع ولایت، قیمومت نیز گفته می‌شود که با نصب حاکم شرع به منظور حمایت از کودکان و مجانبین انجام می‌شود. قیم اصلی حاکم است ولی با توجه به گسترش جمعیت در دورانهای بعد از صدر اسلام قیمومت در توان شخص حاکم نمی‌باشد و امکان ندارد؛ لذا کسی به عنوان قیم نصب می‌کند. قیم در لغت به معنای سرپرست می‌باشد و در اصطلاح فقهی به کسی می‌گویند که اداره امور محجور را، اعم از مالی و غیر مالی بر عهده می‌گیرد. اشخاص محجور از جمله صغیر و مجنون به دلیل وضعیت خاص خود، قادر به تشخیص صلاح و مصلحت خود نیستند و ممکن است کارهایی انجام دهند که به ضرر خودشان باشد. بنابراین شارع برای حمایت از صغیر و مجنون، آنها را از تصرف در اموال منع کرده است و افرادی را به عنوان نماینده آنها تعیین و انجام امور محجور (صغیر و مجنون و...) را به این نمایندگان محول کرده است. به طور کلی سه نوع نمایندگی در شرع برای این دسته افراد مشخص شده است که به ترتیب عبارتند از: ۱- ولایت قهری: ولی قهری در فقه پدر و جد پدری می‌باشد و این دو به موجب شرع سرپرست هستند، ولایت‌شان اجباری است، نه اختیاری و به همین جهت آن را قهری نامیده‌اند. ۲- وصایت: نماینده تعیین شده از سوی پدر یا جد پدری که به او «وصی» می‌گویند. ۳- قیمومت: در صورت فقدان پدر یا جد پدری یا وصی، حاکم شرع سرپرستی امور صغیر و مجنون را بر عهده می‌گیرد که از آن به ولایت حاکم تعبیر می‌کنند. این ولایت که از آن حاکم شرع است می‌تواند آن را شخصاً اعمال کند یا شخصی را به عنوان نماینده خود برای سرپرستی صغیر و مجنون تعیین نماید که در فقه او را قیم یا وصی قاضی نامیده‌اند.

۱- واژه شناسی

قیم: کسی است که امر محجور را سرپرستی می‌کند. امام خمینی در زبده الاحکام گفته است: «قیم کسی است که امور یتیم و غیر آن را بر اساس وصیت یا حکم حاکم شرع، سرپرستی می‌کند» (موسوی خمینی، ۱۴۰۴، ۲۵۹). در تعریف قیم نیز گفته شده: «قیم شرعاً کسی است که برای حفظ مال شخص و اطفال او بعد از مرگ اقامه می‌شود» (مجددی، ۱۴۲۴، ۱/ ۲۳۷). واژه قیم و ولی از دیدگاه فقها تعریفی نزدیک به هم دارند.

قیمومت: قیمومت از ریشه «قوم» گرفته شده است و قیمومت از واژه قیم گرفته شده است (زبیدی، ۱۴۱۴، ۵۹۷/۱۷). قیم در لغت به معنای مستقیم و راست، نیکو و به معنای سرپرست می‌باشد که مؤنث آن قیمه است (همان). ابن منظور در لسان العرب گفته است قیم به معنای معتدل است (ابن منظور، ۱۲، ۵۰۳/۱۴۱۴). «قیمومت به معنای ولایت داشتن بر شخصی و امور مربوط به او است و بر اطفالی که به سن بلوغ و رشد نرسیده باشند اختصاص دارد. از قول خداوند معنای قیمومت دانسته می‌شود که فرموده است: وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا». (نساء: ۵) این قیمومت به معنای مطلق ولایت است و هر امری که شامل ولایت عام شود از معنای اصطلاحی قیمومت خارج می‌شود اگرچه معنای حقیقی ولایت باشد» (صدر، ۹، ۱۴۲۰/۲۹۱).

ولایت: ولایت به فتح واو مصدر است و به کسر واو اسم مصدر است (زبیدی، ۱۴۱۴، ۲۰/۳۱۰)، به کسر واو به معنای سلطان است و به کسر وفتح واو به معنای نصرت است (جوهری، ۱۴۱۰، ۶/۲۵۳۰).

دامنه ولایت و پایان یافتن قیمومیت

ولایت دو نوع است: ولایت انسان بر مال و فرزندانش را ولایت خاص و ولایت حاکم و والی را ولایت عام می‌گویند، ولایت ولی بر صغیر بر ولایت قاضی و حاکم مقدم است و در صورت وجود ولی خاص، حاکم ولایت ندارد. در مفهوم ولایت جمع سه مفهوم تدبیر، قدرت و فعل شرط است یعنی بدون هر کدام از این مفاهیم، ولایت تحقق نمی‌پذیرد؛ لذا در صورت اقرار قیم به عجز و ناتوانی در اداره امور عزل می‌شود، همچنین در صورت خیانت و عدم رعایت مصلحت محجور علیه برکنار می‌شود. در صورت کفر و ارتداد قیم نیز عزل می‌شود. فقهای اسلام تنها برای صغیر، سفیه و مجنون در صورتی که پدر یا جد پدری یا وصی نباشد نصب قیم را ضروری دانسته‌اند. این نوع ولایت مورد قبول همه فقهای اسلامی اعم از امامیه و اهل سنت است؛ اما در احکام و شرایط نصب و عزل قیم میان آنان اختلاف است. فقهای امامیه، شافعیه و حنابله اتفاق نظر دارند بر اینکه یکی از شرایط نصب قیم از جانب حاکم شرع عدالت می‌باشد با اینکه فقهای شافعیه و حنابله معتقدند عدالت برای هر نوع ولی، شرط است چه پدر و جد پدری باشد و چه قیم منصوب از طرف حاکم شرع. مالکیه نیز بر این عقیده است که اگر حاکم بود ولایت از آن حاکم است اما اگر حاکم شرع نباشد، ولایت برای گروهی از مسلمانان است. بدون تردید ولایت قیم و تصرفات در چارچوبی است که حاکم برایش تعیین کرده است که مولی علیهم و محجورین توان انجام آن را ندارند.

پایان قیمومیت: اگر شخص محجور علیه از حجر خارج شود قیمومیت قیم و ولایت حاکم پایان می پذیرد. رفع حجر از صغیر بابلوغ و رشد تحقق می یابد یعنی پایان محجوریت کودک رسیدن به حد بلوغ است. پایان یافتن قیمومیت بر مجنون در صورت افاقه می باشد.

۲- اولایت قیم بر اموال صغار

قیم بر اموال صغار از نظر امامی و اهل سنت به شرح زیر مورد بررسی قرار می گیرد: هینچ-گانه

۲-۱. ولایت قیم بر اموال صغار از نظر امامیه

صغیر در نزد فقهای امامیه بدون هیچ اختلافی محجور است و نمی تواند در امورش به طور مطلق تصرف کند و ولایت بر او ابتدا در صورت وجود پدر بر عهده پدر، اگر صغیر پدر نداشته باشد بر عهده جد پدری سپس در صورت نبودن آنها، وصی پدر یا جد عهده دار ولایت است و در صورت نبودن این سه یعنی پدر، جد پدری و وصی ولایت بر عهده حاکم شرع است که قیم شخص صغیر می باشد (فاضل آبی، ۱۴۱۷، ۱ / ۵۵۴؛ حلی، ۱۴۱۰، ۱ / ۳۶۰؛ خوبی، ۱۴۱۰، ۲ / ۲۲).

ادله ای که بر ولایت حاکم بر اموال صغیر دلالت می کند، عبارتند از:

الف- آیات قرآن

آیه شریفه «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (انعام: ۱۵۲)^۱ در مورد این آیه دو احتمال وجود دارد: الف: خطاب به اولیا است مانند قول خداوند در آیه ای دیگر از قرآن «فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء: ۶)^۲ پس خطاب در آیه متوجه وصی، حاکم و امین حاکم می شود زیرا آیه در مورد یتیم است. ب: خطاب به تمام مکلفین است و سیاق آیات قبل و بعد این فرض را تایید می کند. بنابر هر دو فرض یاد شده آیه به لحاظ استثنا دلیلی بر جواز تصرف همراه با مصلحت صغیر است پس بر جواز نزدیک شدن به مال یتیم به روشی که نیکوتر است برای همه مردم دلالت دارد و قدر متیقن آن اجازه فقهاست. همچنین نزدیک شدن به مال آنها برای مردم با اذن فقیه جایز است و جواز نزدیک شدن به مال یتیم بدون اجازه فقها از آیه فهمیده نمی شود (شیرازی، ۱۴۲۹، ۲ / ۲۳۹).

بعضی از فقها به عدم جواز نزدیک شدن به اموال یتیم بدون اذن فقها تصریح کرده اند (نراقی، ۱۴۱۷، ۵۵۵).

^۱ - وبه مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک نشوید.

^۲ - اگر در آنها رشدا کافی یافتید، اموالشان را به آنها بدهید

محقق خوبی دلالت آیه مذکور بر ثبوت ولایت را نمی‌پذیرد و چنین استدلال می‌کند که ظاهر آیه نهی تکلیفی از تسلط بر مال یتیم و تملک و خوردن آن به باطل است. سپس گفته است: مراد از آلتی در آیه تقرب نیست و گرنه وجهی برای مؤنث آوردن آن نبود، بلکه اشاره به طریقه وسطی اسلامی یا شریعت واضح محمدی است، همانطور که در آیه دیگر از آن به «معروف» تعبیر شده و از خوردن مال یتیم نهی شده مگر به معروف، این آیه مانند آیه تجارت که از خوردن مال به باطل نهی کرده مگر به روش پسندیده و میانه و با اسباب شرعی است، پس مربوط به خرید و فروش و در رابطه با ولایت نیست (خوبی، بی تا، ۵ / ۲۷).

شیخ طوسی می‌گوید: «در آیه نهی‌ای است از جانب خدای تعالی برای همه مکلفین که به مال یتیم فقط با روش نیکو نزدیک شوند و روش نیکو آن است که از آن محافظت نموده و آن را به ثمر رسانند یا طبق عرف در اموری که مصلحت بودن آن مورد تردید نباشد، برای او خرج کنند، اما در غیر این صورت تصرف در اموال یتیم جایز نیست» (طوسی، التبیان، بی تا، ۶، ۴۷۶). بعضی از فقها هم گفته اند: این آیه بر جواز تصرف و عدم جواز تصرف دلالت دارد و بر حق تصرف داشتن کسی صدق نمی‌کند و از نظر ایشان، آیه از این حیثیت مهمل است (ایروانی، ۱ / ۱۴۰۶، ۱۵۹).

به نظر می‌رسد استثنایی که در این آیه قرآن آمده است بر جواز تصرف دیگران در صورت مصلحت دلالت دارد و مورد آیه یتیمی است که ولی ندارد پس حاکم در صورت مصلحت در اموال وی حق تصرف دارد.

ب- روایات

روایت اول:

محمد بن اسماعیل بن بزیع می‌گوید: مردی از شیعیان بدون وصیت از دنیا رفت مسأله را با قاضی کوفه مطرح کردند، او عبدالحمید را قیم اموال قرار داد. مرد وارثانی صغیر و اموال و کنیزانی از خود به جای گذاشته بود. عبدالحمید اموال او را فروخت و چون خواست کنیزان را بفروشد، به تردید افتاد؛ زیرا مرد از دنیا رفته و وصیت نکرده و او این کار را با مجوز قاضی انجام می‌داد. محمد بن اسماعیل گوید: این مسئله را با امام جواد (ع) مطرح ساخته و گفتم مردی از شیعیان از دنیا می‌رود و به کسی وصیت نکرده و کنیزانی را از خود به جای گذاشته است قاضی، مردی از ما شیعیان را به سرپرستی می‌گمارد و او کنیزان را می‌فروشد یا گفت: مردی از شیعیان به سرپرستی کارهای میت برخاسته و در مورد کنیزان به تردید افتاده است. حال

رأی شما چیست؟ فرمود: اگر سرپرست مانند تو و عبدالحمید باشد، مانعی ندارد. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۷ / ۳۶۳).

با توجه به این روایت، شخصی فوت شده و وصی‌ای هم ندارد، قاضی کسی را به عنوان قیم بر اموال میت و فرزندان صغیر وی قرار داده است، از این روایت استفاده می‌شود که قیم در صورت نبودن ولی دیگری، بر شخص صغیر و اموال وی ولایت دارد.

خوبی در کتاب مصباح الفقاهة بیان می‌دارد که شیخ اعظم موارد احتمالی در همانندی که در این روایت آمده است را چهار چیز قرار داده است همانندی در تشیع، همانندی در وثاقت و توجه کردن به مصلحت یتیم اگرچه شیعه نباشد، همانندی در فقاہت یعنی از نایبان امام باشد به طور عموم و یا در عدالت (خوبی، بی تا، ۵ / ۵۸).

بعضی از فقها در خصوص این روایت گفته‌اند: «احتمال سوم یعنی همانندی در فقاہت، غیر فقیه را خارج می‌کند و این نظر بعید می‌باشد زیرا در صورت نبودن فقیه، شخصی که فقیه نباشد می‌تواند متصدی آن شود و احتمال اول که اکتفا کردن به تشیع است بعید است که فرد فقط شیعه باشد هر چند فاسق و خائن باشد، یکی از دو احتمال (وثاقت و عدالت) تعیین کننده است از آنجا که یکی از آن دو بر دیگری ترجیحی ندارد، برگزیدن هر کدام که یقینی است واجب می‌باشد که همان عدالت است» (نائینی، ۱۴۱۳، ۲ / ۳۳۹ و ۳۴۰). خوبی گفته است: «منظور این است که اراده همانندی در روایت، از تمام جهات است، صرف نظر از اموری مثل عربی یا کوفی بودن که قطع وجود دارد در اینکه دخالتی در حکم ندارد، برای اموری که شک می‌کنیم داخل یا خارج از حکم است آنها را تحت اطلاق باقی نگه می‌داریم و تنها آنچه در حکم دخالتی ندارد خارج از حکم است. برای معتبر بودن عدالت دلیلی وجود ندارد بنابراین فقاہت، وثاقت، عدالت و تمام خصوصیات نیکویی که در حکم ولایت جعل شده احتمال می‌رود که در روایت مورد اعتبار باشد» (خوبی، بی تا، ۵ / ۶۰ و ۶۱).

روایت دوم:

علی بن رئاب گوید: از امام کاظم (ع) درباره مردی سؤال کردم که با وی خویشاوندی دارم. او مرده و کودکان صغیری بر جای گذاشته است و غلامان و کنیزانی بر جای گذاشته و وصیتی هم نکرده است. درباره خریدن کنیز از آنان و ازدواج با وی چه رأی می‌دهید، و رأی شما درباره داد و ستد با آنان چیست؟ فرمود: اگر آنان سرپرستی دارند که کار آنها را انجام می‌دهد و اموال آنان را می‌فروشد، و در امور آنان می‌نگرد، از

سوی خداوند پاداش خواهد بُرد. گفتیم: درباره خریدن کنیز از آنان و ازدواج با وی چه رأی می دهید؟ فرمود: اگر قیم و ناظر در کار آنان چنین کند و به مصلحت آنان باشد مانعی ندارد و آنان حق ندارند معامله ای را که ناظر و قیم انجام داده بر هم زنند (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۹ / ۴۲۲) کاشف الغطاء به این روایت و روایت قبل که ذکر شد استناد می کند و می گوید از این دو روایت، ولایت مجتهد بر اموال صغیر در صورت نبودن پدر، جد پدری و وصی ثابت می شود (نجفی، ۱۳۸۱، ۱ / ۴۸۶).

روایت فوق به یتیمی اشاره دارد که پدر، وصی و جد پدری ندارد و حاکم فردی را به عنوان قیم و ناظر برای صغار، منصوب می کند زیرا جعل قیمومت منحصر به حاکم است، روایت بر ثبوت ولایت غیر از پدر، وصی و جد دلالت می کند زیرا این سه نفر در روایت منتفی است. بر اساس روایت یاد شده پدر و وصی وجود ندارد اگر بودند امام آنها را ذکر می کرد پس روایت بر اثبات ولایت بر غیر این سه نفر (پدر - جد پدری - وصی) که حاکم از جمله آنها است دلالت دارد.

ج- اجماع

اجماع قطعی در اینکه حاکم شرع، بر اموال مجبورین دارای ولایت است وجود دارد، محقق کرکی در رسائل گفته است: « فقهای امامیه معتقدند فقیهی که مجتهد در احکام شرعی محسوب می شود، در زمان غیبت بر اموال صغیر، سفیه و غیره ولایت دارد و این نظر اجماعی می باشد » (کرکی، ۱۴۰۹، ۱ / ۱۴۲). همچنین عده ای دیگر از فقهای امامیه ادعای اجماع بر این مسئله را دارند (اردبیلی، ۱۴۰۳، ۹ / ۲۳۲؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۱۵ / ۴۲۲، نراقی، ۱۴۱۷، ۵۵۵).

د- سیره متشرعه

سبزواری در مذهب الأحکام می گوید سیره متشرعه، رجوع به مجتهدین در امور ایتم، مجانین و اوقافی که متولی ندارد می باشد. سپس بیان کرده است که قطعاً ولایت فقیه جامع الشرایط در مثل این امور دینی از مرتکزه های متشرعه است، بلکه از فطریات اهل هر مذهب و ملت رجوع در آن به عالمان مذهبشان است و قطعاً برای علما ولایت در مانند این امور است و در مثل این امر ارتکازی برای متشرعه به ورود تعبد شارع احتیاج ندارد، بلکه فقط عدم منع در این امور عامه مبتلا در تمام دوره ها و زمان ها کفایت می کند؛ پس برای تمسک به اصالت عدم ولایت، دلیلی نیست زیرا ولایت به نظر عرف ثابت است و آنچه از تشویق و ترغیب

رجوع به فقها وارد شده است در مورد این نظر عرفی هم وارد است، آن را تأکید و ثابت می‌کند، در اصل ولایت فقیه، شایسته نیست که بحث شود « (سبزواری، ۱ / ۱۴۱۳، ۱۱۵ و ۱۱۶).

برخی از فقهای قاعده ثابت از بعضی روایات استناد کرده‌اند (نراقی، ۱۴۱۷، ۵۳۵ و ۵۳۶؛ نجفی، ۱۳۸۱، ۱ / ۳۴۶). اینکه شکی نیست در اینکه صغیر از لحاظ شرعی از تصرف در اموالش منع شده است پس یا کسی از جانب خداوند برای حفظ اموال و اصلاح او و تصرف در مالش برای انجام آنچه که به مصلحت او است منصوب نشده است یا منصوب شده است و اولی بر خداوند حکیم جایز نیست همچنانکه دلایل آن در روایت تصریح شده است: «لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قِيمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا لِدَرَسَتِ الْمَلَّةُ وَ ذَهَبَ الدِّينُ وَ غَيَّرَتِ السُّنَنُ وَالْأَحْكَامُ؛ اگر خداوند برای آنها امامی را به عنوان قیم، امین، حافظ و ودیعه‌گذاری که ملت را اصلاح کند قرار ندهد تاملت را اصلاح کند، دین از بین می‌رفت و سنت‌ها و احکام تغییر می‌کرد تا اینکه گفته است: فساد خلق همگی در آن باشد. (ابن بابویه، ۱۳۸۶، ۱ / ۲۵۳ و ۲۵۴) پس با توجه به این قاعده‌ای که در این دسته روایات آمده است برای شخص محجور از جانب خداوند کسی برای سرپرستی امور وی منصوب شده است و یکی از این اولیا حاکم شرع است که قیم اومی باشد.

۲-۲. ولایت قیم بر اموال صغار از دیدگاه اهل سنت

دراهل سنت هم ترتیب اولیاد اموال صغار متفاوت است که به صورت جداگانه بیان خواهد شد.

در مذهب حنفیه ترتیب اولیا که برای او حق تصرف در مال صغیر پدر است، بعد پدر وصی پدر، سپس وصی او است بعد اینان (پدر - وصی - وصی وصی) جد او است، سپس وصی جد است، سپس وصی وصی او (جد) است سپس والی است که منظور از والی از نظر آنان همان قیم و حاکم است (زیلعی، ۱۳۱۳ق، ۵ / ۲۲۰؛ ابن عابدین، ۱۴۱۲، ۶ / ۱۷۴).

فقهای مالکی معتقدند؛ ولی صغیر ابتدا پدر سپس وصی، سپس برای کسی که وصی به او وصیت کرده است، پس اگر پدر نباشد و وصیت هم نکرده باشد ولایت در شئون صغیر برای حاکم شرعی است (سعدی، ۱۴۲۳، ۲ / ۷۹۹؛ احسائی، ۱۹۹۵، م، ۳ / ۵۲۵).

طبق دیدگاه فقهای مالکیه در نزد آنان جد پدری بر اموال صغیر ولایت ندارد و کشناوی از فقهای مذهب مالکیه گفته است در صورتی که صغیر پدر نداشته باشد و شخصی را هم به عنوان وصی انتخاب نکرده باشد و در آنجا قیم و حاکم شرعی وجود نداشت پس ولایت برای گروهی از مسلمین واجب است (کشناوی، بی تا، ۳ / ۳).

فقهای شافعی گفته‌اند ولایت در مال صغیر ابتدا برای پدر، سپس جد در صورت نبودن پدر، ولایت برای وصی می‌باشد در صورت نبود پدر وجد و اگر وصی هم نباشد ولایت برای سلطان است، زیرا ولایت از جهت قرابت ساقط شده است (شیرازی، بی تا، ۲/ ۱۲۶؛ رافعی، ۱۴۱۷، ۵/ ۷۹).

در میان فقهای شافعی تنها ابوسعید اصطخری گفته است مادر بعد از پدر و جد پدری بر صغیر ولایت دارد به علت زیادت شفق او نسبت به صغیر و بر وصی مقدم می‌شود (همان، ۵/ ۸۰).

اما از منظر فقهای حنابله ابتدا برای پدر است و اگر پدر وجود نداشته باشد یا صفات معتبره‌ای که باید پدر داشته باشد وجود ندارد، وصی او است، پس اگر پدر نباشد و وصیتی هم نباشد ولایت بر صغیر برای قیم و حاکم است، در مذهب حنابله هم مانند مالکیه جد پدری بر اموال صغیر ولایتی ندارد (ابن قدامه مقدسی، ۱۳۸۸، ۴/ ۳۵۳؛ مقدسی، بی تا، ۲/ ۲۲۳؛ بهوتی، بی تا، ۳/ ۴۴۷).

افراد صغیر و مجنون جزء محجورین محسوب می‌شوند و تصرف آنان در اموالشان ممنوع است، زمانی که ولی دیگری از قبیل پدر، جد پدری و وصی از جانب پدر و جد وجود نداشته باشد ولایت اموال آنان با قیم و حاکم است.

از جمله افراد دیگری که محجور می‌باشند مجنون است، ترتیب اولیا در اموال او در مذاهب پنج‌گانه وادله فقها بر ولایت قیم و حاکم بر اموال وی بیان خواهد شد.

۳- ولایت قیم بر اموال مجنون

این مبحث ولایت قیم بر اموال مجنون وادله آن از نظر امامیه و اهل سنت می‌پردازد.

۳-۱. ولایت قیم بر اموال مجنون از نظر مذهب امامیه

اکثر فقهای امامیه در بحث ولایت بر امور محجور، صغیر و مجنون را در کنار یکدیگر ذکر کرده‌اند یعنی در مجنون هم همانطور که در صغیر ذکر کرد شد ترتیب اولیا به این صورت است که ولایت بر امور مجنون ابتدا با پدر، در صورت فقدان پدر با جد پدری، در صورت نبود پدر و جد، وصی پدر یا جد و در صورت وجود نداشتن هر سه نفر، بر عهده قیم است.

فقهای امامیه بیان می‌دارند کسی که در حال جنون بالغ شده است ولایت او برای پدر و جد است، اما کسی که بالغ شده است در حالی که عاقل است و بعد از بلوغ برای او جنون عارض شده است، در این صورت

ولایت تنها برای قیم و حاکم به عنوان قیم است و پدر وجد بر چنین شخصی ولایت ندارد (کرکی، ۱۴۱۴، ۴ / ۸۵؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۳، ۳ / ۱۶۴؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ۸ / ۱۵۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۸ / ۴۰۵).
ادله فقهای امامیه

فقها برای ولایت بر اموال مجنون دلایلی را ذکر کرده‌اند که عبارتند از:

الف-روایت

روایت اَبی بصیر از امام صادق (ع) که فرمودند: «وَإِنْ احْتَلَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ لَمْ يَدْفَعْ إِلَيْهِ شَيْءٌ أَبَدًا (کلینی، ۱۴۰۷، ۷ / ۶۸) بعضی از فقها به این روایت که ذکر شد استناد کرده‌اند و این روایت را دلیلی بر اینکه در صورتی که شخص مجنون باشد ولی دیگری نداشته باشد، قیم و حاکم به عنوان قیم بر اموال وی ولایت دارد (نراقی، ۱۴۱۷، ۵۶۳).

این روایت صریح در این است، شخصی که عقلی نداشته باشد و مجنون باشد محجور است و نمی‌تواند در اموالش تصرف کند و در صورتی که ولی دیگری نداشته باشد، قیم و حاکم (به عنوان قیم) ولی این فرد است.

ب-اجماع

اجماع قطعی محقق که تمام فقها بر آن اتفاق نظر دارند و نراقی در عوائد الأیام ذکر می‌کند: «مجنون به تمام اقسام آن و سفیه بعضی از اقسام آن یعنی کسی که برای او ملکه اصلاح مال یا ملکه إفساد مال نیست به اجماع قطعی از تصرف در مال خود ممنوع هستند» (نراقی، ۱۴۱۷، ۵۶۲).

۲-۳. ولایت قیم بر اموال مجنون از نظر اهل سنت

در مذاهب اهل سنت هم مانند امامیه در بحث ولایت بر اموال، صغیر و مجنون را در کنار یکدیگر آورده‌اند یعنی در مجنون ولی همان است که در بحث صغیر به آن اشاره شد ولی، در عارض شدن جنون بعد از بلوغ اینکه، ولی چه کسی است اختلاف دارند که به شرح ذیل است:

از دیدگاه حنفیه هنگامی که شخصی بالغ شود در حالی که عاقل است، بعد از بلوغ مجنون شد، پدر ولایت ندارد و ولی اوقاضی یا سلطان است که منظور آنان حاکم به عنوان قیم می‌باشد (ابن عابدین، ۱۴۱۲، ۶ / ۱۷۴).

۱- واگر به حالت احتلام جسمانی رسید و عقلی نداشته باشد هرگز چیزی به او داده نمی‌شود.

از نظر آنان اگر کسی جنون بر او بعد از رشد و بلوغ عارض شده باشد ولی اوقیم است (احسائی، ۱۹۹۵م، ۳/۵۲۶).

اگر کسی بالغ شود در حالی که عاقل رشید است، سپس دچار جنون شود شافعیه اینکه در این زمان ولی، چه کسی می‌باشد اختلاف دارند، بعضی گفته‌اند ولی پدر است همچنانکه از قبل او را ولایت می‌کرد، الان هم ولایت می‌کند و بعضی گفته‌اند: ولی اوقاضی است که منظور همان قیم و حاکم به عنوان قیم است (جوینی، ۱۴۲۸، ۶/۴۴۰ و ۴۴۱).

فقهای حنابله هم نظرش مانند مذهب مالکیه است، اگر کسی بالغ و سپس مجنون شد فقط قیم و حاکم بر اموال وی ولایت دارد (مقدسی، بی تا، ۲/۲۲۶). افراد سفیه جزء محجورین محسوب می‌شوند و تصرف آنان در اموالشان ممنوع است، زمانی که ولی دیگری از قبیل پدر، جد پدری و وصی آن دو وجود نداشته باشد، ولایت اموال آنان با قیم است.

۴- ولایت قیم بر اموال سفیه

نظرات فقهای امامیه و اهل سنت در باره ولایت قیم بر اموال سفیه به شرح زیر تبیین می‌گردد:

۴-۱. ولایت قیم بر اموال سفیه در مذهب امامیه

قیم بر اموال سفیه در صورتی که پدر و جد پدری نباشد، دارای ولایت است اما فقها در بعضی مواقع با اینکه پدر و جد پدری وجود دارند اما ولایت بر سفیه را از آن حاکم به عنوان قیم می‌دانند که اختلافات و اقوال ذکر خواهد شد:

عده‌ای از فقها به این قائلند که اگر سفاهت بعد از بلوغ و رشد ایجاد شود ولایت به پدر و جد بر نمی‌گردد بلکه امر او فقط بر عهده حاکم به عنوان قیم است (کرکی، ۱۴۱۴، ۴/۸۵؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۳، ۳/۱۶۴؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ۸/۱۵۷).

نظر دیگر مشهور است ولایت بر سفیه مطلقاً برای قیم و حاکم است (فیض کاشانی، بی تا، ۳/۱۸۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۸/۴۰۴).

ادله فقهای امامیه

فقها برای ولایت بر اموال سفیه دلایلی را ذکر کرده‌اند که عبارتند از:

الف-قرآن

بیشتر فقها این دو آیه را دلیلی بر ولایت حاکم به عنوان قیم بر اموال سفیه می‌دانند (نراقی، ۱۴۱۷، ۵۶۲؛ نجفی، ۱۳۸۱، ۱/۴۹۱). که عبارتند از: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ؛ اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید» (نساء: ۵). و قول خداوند «فَإِنْ آتَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء: ۶)؛ اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید.

ب-روایات

روایاتی در این زمینه وجود دارد که بعضی از فقها به این روایات استناد کرده‌اند (نراقی، ۱۴۱۷، ۵۶۲ و ۵۶۳؛ نجفی، ۱۳۸۱، ۱/۴۹۱ و ۴۹۲).

روایت اول:

روایت ابن سنان از امام صادق(ع) که فرموده‌اند:

امرا و جایز است مگر اینکه سفیه یا ضعیف باشد پس گفت: سفیه چه کسی است؟ گفت: کسی است که یک درهم را به چندین برابر می‌خرد گفت: ضعیف چه کسی است؟ گفت: ابله است. (طوسی، ۱۴۰۷، ۹/۱۸۲). این روایت بیان‌کننده این است که شخص سفیه، عقل معاش ندارد و معمولاً در معاملات سرش کلاه می‌رود و به عبارتی رشد معاملی ندارد در کارش مستقل نیست.

روایت دوم:

روایت عیص از امام صادق(ع) که فرموده‌اند: پرسیدم از دختر یتیمه‌ای که چه زمانی مالش به او داده می‌شود گفت: زمانی که بدانی فاسد و ضایع نمی‌کند. (همان، ۱۸۴)

روایت سوم:

روایت هشام از امام صادق(ع) که فرموده‌اند: اگر به حالت احتلام جسمانی رسید ولی از نظر روحی رشید نباشد و سفیه یا ضعیف باشد باید ولی او، مال وی را نگه دارد و در اختیارش قرار ندهد (کلینی، ۱۴۰۷، ۶۸/۷) دلالت این روایت بر محجور بودن سفیه صریح و روشن است.

۴-۲. ولایت قیم بر اموال سفیه از نظر اهل سنت

در اینجا بیان خواهد شد که در مذاهب اهل سنت چه زمانی قیم و حاکم به عنوان قیم بر شخص سفیه ولایت دارد.

ابوحنیفه معتقد است شخص سفیه، محجور نیست و تصرف او در مالش جایز است، اگرچه میبذر مفسدی باشد و مالش را در چیزی که در آن غرض و مصلحتی نیست تلف کند. ابو یوسف و محمدشاکر گران ابوحنیفه، شخص سفیه را محجور می‌دانند و از تصرف در مالش منع شده است، زیرا او را، اسراف کننده مالش می‌دانند در راهی که عقل آن را اقتضا نمی‌کند و همینطور ابوحنیفه گفته است کسی که بالغ رشید باشد و سپس سفیه شود منع از مالش نمی‌شود (کاسانی، ۱۴۰۶، ۷ / ۱۷۱؛ مرغینانی، بی تا: ۳ / ۲۷۸ و ۲۷۹).

از دیدگاه فقهای مالکیه کسی که سفاهت او بعد از بلوغ عارض شده باشد حاکم به عنوان قیم ولی او است (احسانی، ۱۹۹۵، ۳ / ۵۲۶). به نظر شافعیه: کسی که سفاهت او بعد از بلوغ عارض شده باشد ولی قیم شرع است؛ زیرا ولایت پدر و مانند آن از بین رفته، قیم و حاکم به عنوان قیم بر اموال وی نظارت دارد و بعضی گفته‌اند ولی او در زمان صغر هر کسی باشد ولی همان شخص است (شریبینی، ۱۴۱۵، ۳ / ۱۴۱ و ۱۴۲). در مذهب حنابله اگر کسی سفاهت او بعد از بلوغش ایجاد شده است فقط حاکم بر اموال او ولایت دارد، زیرا از نظر آنان حجر به حکم حاکم نیاز دارد و از بین رفتن آن به حکم حاکم نیاز دارد (ابن قدامه، ۱۳۸۸، ۴ / ۳۵۴؛ مقدسی، بی تا، ۲ / ۲۲۶).

۵. تصرفات قیم در اموال محجور

تصرف کردن قیم در مال یتیم چه شرایطی دارد، آیا باید همراه با مصلحت باشد یا اصلحیت یا فقط عدم مفسده کفایت می‌کند یا آن دو شرط نیستند.

۵-۱. تصرفات قیم در اموال صغیر و مجنون از دیدگاه امامیه

فقها امامیه در این باره سه قول و نظر دارند، که هر یک از سه به تفکیک بیان خواهد شد: الف - اعتبار مصلحت ب - اعتبار اصلحیت ج - عدم اعتبار مصلحت.

الف - اعتبار مصلحت

از عبارات فقها معلوم است که تصرفات قیم در اموال صغیر و مجنون منوط به مصلحت است و اگر در تصرفات او مصلحت نباشد یا مفسده و ضرر باشد جایز نیست.

مصلحت در متون فقهی با تعبیری همچون منفعت، غبطه، صلاح، حظ و نظر به کار رفته است. در زمینه تصرفات قیم یا حاکم به عنوان قیم، اکثر فقها وجود مصلحت را شرط ضروری می‌دانند.

به نظریکی از فقها کسانی که امر صغیر و مجنون را ولایت می‌کنند پنج نفر هستند: پدر و جد پدری، وصی پدر یا جد و امام یا کسی که امام او را امر می‌کند» سپس گفته است: «هر کدام از این پنج نفر تصرفشان در صورت داشتن سود برای آنان صحیح است، زیرا این پنج نفر برای این هدف منصوب شده‌اند، پس اگر به روشی که در آن سود و بهره‌ای نیست تصرف کنند باطل است چون با آنچه که برای آن منصوب شده‌اند مخالفت کرده‌اند» (طوسی، ۱۳۸۷، ۲ / ۲۰۰).

عراقی هم در شرح تبصره المتعلمین می‌گوید: «زمانی که پدر و جد یا کسی که به منزله جد است وجود نداشته باشد، تصرف قیم و حاکم و امین او مشروط به مصلحت جایز است» (عراقی، ۱۴۱۴، ۵ / ۴۰). از فقهای معاصر آیت الله خوبی در ولایت غیر پدر و جد، اعتبار مصلحت را در تصرف مال یتیم شرط می‌داند (خوبی، بی تا، ۷۵ / ۷۵).

از دیگر فقهایی که بر لزوم اعتبار مصلحت در تصرفات قیم و حاکم به عنوان قیم تصریح نموده‌اند عبارتند از: ابن ادریس حلی (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ق، ج ۲، ص ۲۱۲)، کیدری (کیدری، ۱۴۱۶، ۲۹۶)، شهید اول (عاملی، ۱۴۱۷، ۳ / ۳۱۸)، شهید ثانی (جعفی عاملی، ۱۴۱۰، ۴ / ۷۳) و دیگر فقها (حلی، ۱۴۰۵، ۲۸۱؛ نراقی، ۱۴۱۷، ۵۶۰).

ادله اعتبار مصلحت

برای اعتبار و مصلحت در تصرفات قیم و حاکم به عنوان قیم به آیات و روایات می‌توان استناد کرد که عبارتند از:

آیات قرآن

آیه اول:

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» (انعام: ۱۵۲)؛ و به مال یتیم، جز به بهترین صورت (و برای اصلاح)، نزدیک نشوید، تا به حد رشد خود برسد.

بعضی از فقها به این آیه استناد کرده‌اند و تصرف قیم و حاکم در اموال صغیر را منوط به وجود مصلحت دانسته‌اند (نراقی، ۱۴۱۷، ۵۶۰). ایشان در مورد احسن در آیه گفته: منظور از احسن در آیه یا از تمام جهات است و انجام فعل مصلحت دارد و یا ترک تمام جهات است و در انجام ندادن آن مصلحت است، اگر گفته شود در تصرفات قیم و حاکم مصلحت شرط نیست احسن چیزی غیر از این دو معنایی که ذکر شد، ندارد (همان). بعضی گفته‌اند: احسن که در آیه آمده است یا منظور از آن، تفضیل است و یا تفضیل نیست اگر منظور

اولی باشد، مراعات اصلح را هم شامل می‌شود و اگر منظور دومی باشد یعنی اینکه تفضیل نیست یعنی آنچه که در آن مصلحت باشد نه آنچه که در آن مفسده‌ای نیست (تبریزی، ۱۳۷۵، ۲ / ۳۲۵).
با توجه به آیه، تصرف بدون مصلحت حسن نیست و به خاطر نهبی که در آیه آمده، تصرف بدون مصلحت حرام است.

آیه دوم:

« وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ (بقره: ۲۲۰)؛ و از تو در باره یتیمان سؤال می‌کنند، بگو: «اصلاح کار آنان بهتر است. و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؛) آنها برادر(دینی) شما هستند.» (و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید!) خداوند، مفسدان را از مصلحان، بازمی‌شناسد.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: این آیه برجایز بودن تصرف در اموال یتیمان در صورت صلاح و مصلحت دلالت می‌کند، برای ولی یتیم جایز است که مال او (یتیم) را بفروشد، برای وی مالی را بخرد و مال خودش را با مال او مخلوط کند زمانی که آن به صلاح و مصلحت باشد (سایس، ۱۴۲۳، ۱۳۸، ۱۳۹).
به نظر می‌رسد این آیه دلالت دارد بر اینکه دخل و تصرف در اموال صغار در صورتی که با رعایت مصلحت همراه باشد جایز است و از کسانی که بر اموال آنان ولایت و تصرف دارد قیم است و مشروط به این است که تصرف وی دارای مصلحت باشد.

روایات

روایت اول: صحیح ابن رثاب «إِنْ كَانَ لَهُمْ وَلِيٌّ يَقُومُ بِأَمْرِهِمْ بَاعَ عَلَيْهِمْ وَنَظَرَ لَهُمْ» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۹ / ۴۲۲). امام خمینی در مقام استدلال به روایت تأکید کرده است و می‌گوید: «ظاهر روایت قطعا تصرف مختص به قیم و ولی است و غیر این دو نفر حق تصرف ندارند و صحت تصرف قیم و ولی منوط بر این است که دارای مصلحت باشد، تکرار «نظر لهم» «الناظر فیما.....» دلیل است بر اینکه امام (ع) به این مسأله توجه داشته است که صرف قیمومت و انجام معامله در اموال صغیر کفایت نمی‌کند بلکه قیم باید بادر نظر گرفتن مصلحت صغیر، به انجام معامله با وی، اقدام نماید پس این روایت غیر پدر و وصی او، سایر اولیا مانند فقیه و قیم از جانب او یا عدول مؤمنین را شامل می‌شود» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ۲ / ۷۱۲).

روایت دوم: روایت عبد الله بن یحیی کاهلی از امام صادق (ع) فرمودند: مادر خانه برادرمان رفت و آمد می‌کنیم که ایتمای از او باقی مانده و خدمت گزارانی نیز دارد، بفرش آنان می‌نشینیم، از آب منزلشان می‌آشامیم و خدمتگزارشان به ما خدمت می‌کند و چه بسا برای آنان خوراک می‌بریم و خود نیز در منزل آنان غذا می‌خوریم و یا از غذای آنان می‌خوریم، در این باره چگونه باید رفتار کنیم؟ امام (ع) فرمود: اگر در رفت و آمد شما برای آنان منفعت است منعی ندارد، و اگر ضرر است جایز نیست. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۷/ ۲۴۸ و ۲۴۹).

روشن است که این روایت، سؤال از جواز داخل شدن در خانه یتیم و تصرف در اموال او است. امام جواب دادند مجوز برای دخول و تصرف، منفعت داشتن برای آنان است، پس کسی که می‌خواهد داخل خانه یتیم شود و تصرف در مال او کند که شامل قییم نیز می‌شود، در صورتی که داخل شدن وی منفعتی برای یتیم داشته باشد جایز است و اگر دارای منفعت نباشد، جایز نیست.

محقق اصفهانی می‌گوید: «روایت این را بیان می‌دارد که اگر از مال یتیم بخورید و بیاشامید و متعاقب آن ضرری به یتیم نرسد اشکالی وجود ندارد اما در صورتی که موجب ضرر او شود جایز نیست که از اموال وی استفاده کنید» (اصفهانی، ۱۴۱۸، ۲ / ۴۳۱).

ب- رعایت اصلحیت

بعضی معتقدند در دوران بین مصلحت و اصلحیت (رعایت مصلحت و سود بیشتر برای یتیم) لازم است اصلح انتخاب شود، بنابراین در جایی که تصرف خاصی در اموال صغار دارای مصلحت و سود است، ولی ممکن است به صورت دیگری دارای سود بیشتر باشد در این گونه موارد لازم است آنچه اصلح است صورت پذیرد و صرف مصلحت کفایت نمی‌کند، زیرا معامله با سود کمتر موجب نادیده گرفتن بخشی از منافع صغیر می‌گردد که دلیلی بر جواز آن وجود ندارد (عاملی، بی تا، ۱ / ۳۵۲؛ سیوری حلی، ۱۴۰۳، ۳۷۹؛ اصفهانی، ۱۴۱۸، ۲ / ۴۳۳ و ۴۳۴؛ حکیم، بی تا، ۳۱۳ و ۳۱۲؛ اراکی، ۱۴۱۵، ۲ / ۴۰).

ج- عدم اعتبار مصلحت

برخی از فقها معتقدند تصرفات قییم و حاکم در اموال صغیر، رعایت مصلحت و اصلحیت شرط نیست بلکه به مجرد عدم مفسده به تعبیر دیگر عدم ضرر بر صغیر کفایت می‌کند (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۲ / ۳۳۴؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۱، ۲ / ۷۱۳ و ۷۱۴؛ خویی، بی تا، ۵ / ۷۹).

صاحب جواهر می‌گوید: «حاکم (به عنوان قیم) ولی کسی که ولی ندارد می‌باشد، او و امینش می‌تواند سرپرستی طرفین عقد در اقتراض و غیر آن تصرفاتی که در آن مصلحت است یا مفسده‌ای در آن نیست را بر عهده گیرد» (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۲ / ۳۳۴).

پس از این عبارت صاحب جواهر مشخص می‌شود که او در تصرفات قیم و حاکم مصلحت را شرط نمی‌داند همین که مفسده نداشته باشد کفایت می‌کند.

۵-۲. اعتبار مصلحت در ولایت قیم از دیدگاه فقهای اهل سنت

فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت بر اینکه تصرف قیم و حاکم (به عنوان قیم) در مال صغیر و مجنون باید با مصلحت و احتیاط همراه باشد اتفاق نظر دارند، عبارات آنان که دلالت بر مصلحت می‌کند بیان خواهد شد. فقهای حنفیه با توجه به عبارات آنها در کتاب هایشان به شرط بودن رعایت مصلحت در تصرفات ولی خواه پدر، جد، وصی یا حاکم اشاره کرده‌اند، آنان از عبارت شفقت استفاده کرده‌اند و گفته‌اند بر اساس ترتیب اولیاشفقت متفاوت است که از عبارت آنان رعایت مصلحت فهمیده می‌شود (کاسانی، ۱۴۰۶، ۵ / ۱۵۵). یکی از علمای مالکی می‌گوید: «ولی فقط در آنچه که اقتضای بهترین نظر را دارد تصرف می‌کند» (سعدی، ۱۴۲۳، ۲ / ۷۹۹). منظور از فقهای مالکی از ولی، ولی به صورت عام است که شامل پدر، جد پدری، وصی حاکم به عنوان قیم هم می‌شود و تصرف اولیای محجور را منوط به بهترین نظر دانسته است که به نظر می‌رسد همان رعایت مصلحت در تصرفات می‌باشد.

فقهای شافعیه معتقدند ناظر در مال صغیر و مجنون، با نظر و احتیاط در مال وی تصرف می‌کند و اینکه با حظ و بهره‌ای همراه باشد و آنچه که در آن حظ و بهره‌ای نیست مانند عتق، هبه و محاببات را انجام نمی‌دهد و برای این گفته خود به قول خداوند در قرآن که می‌فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (انعام: ۱۵۲) و قول پیامبر (ص): «لا ضرر و لا ضرار» استناد کرده‌اند (شیرازی، بی تا: ۲ / ۱۲۶).

حنابله هم مانند شافعیه گفته‌اند: ولی در صورتی می‌تواند در مال صغیر و مجنون تصرف کند که همراه با حظ و بهره‌ای باشد، ولی شامل قیم و حاکم نیز می‌شود و منظور از حظ و بهره‌ای که فقهای حنابله به کار برده‌اند همان رعایت مصلحت در تصرف می‌باشد (ابن قدامه مقدسی، ۱۴۱۴، ۲ / ۱۰۷؛ مرداوی، بی تا، ۵ / ۳۲۵).

نتیجه گیری

در این نوشتار نتایج زیر به دست آمده است:

۱- در رابطه با تصرفات قیم در اموال صغیر و مجنون، امامیه سه نظر دارند، یکی اینکه رعایت مصلحت را شرط دانسته‌اند، دیگری رعایت اصلحیت که در دوران امر بین مصلحت و اصلحیت، باید اصلح و آنچه که سود بیشتری برای صغیر و مجنون دارد انتخاب شود، نظر سوم عدم مفسده؛ در تصرفات صغیر و مجنون مصلحت شرط نیست بلکه عدم مفسده کفایت می‌کند. فقهای اهل سنت تنها یک نظر دارند و آن هم رعایت شرط مصلحت است.

۲- به اتفاق تمام مذاهب پنج‌گانه قیم بر شخص صغیر، سفیه و مجنون ولایت دارد. اما در زمان ولایت داشتن وی بر آنان اختلاف نظر وجود دارد.

از نظر امامیه، ولایت قیم و حاکم به عنوان قیم بر صغیر و مجنون زمانی است که آنان، پدر، جد پدری و وصی نداشته باشند و شخصی که بعد از بلوغ دچار جنون شده باشد، ولایت بر او با قیم است.

از نظر حنفیه ولایت بر صغیر و مجنون در صورت نبود پدر، وصی، جد پدری و وصی وی، بر عهده‌ی حاکم به عنوان قیم است. در مورد شخصی که بعد از بلوغ مجنون شود، قیم ولی او می‌باشد. ابوحنیفه شخص سفیه را محجور نمی‌داند و تصرف او در مالش را جایز می‌داند.

از نظر مالکیه ولایت بر صغیر و مجنون در صورت نبود پدر و وصی پدر، با قیم (حاکم به عنوان قیم) است. اگر بر شخصی جنون و سفاهت بعد از بلوغ عارض وی شود ولایت بر او، با قیم است.

از دیدگاه شافعیه اگر پدر، جد پدری و وصی این دو نباشد، ولایت بر این افراد، با قیم و حاکم به عنوان قیم است. در صورتی که شخصی بعد از بلوغ مجنون شود، در ولایت داشتن بر او اختلاف دارند، بعضی از آنان می‌گویند پدر ولی است و بعضی از آنان به ولایت داشتن قیم قائل هستند. و در صورتی که سفاهت بعد از بلوغ عارض شده باشد در اینکه ولی چه کسی است اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای می‌گویند حاکم (به عنوان قیم) است و عده‌ای هم گفته‌اند هر کسی در زمان صغیر بودن ولی بوده است الان هم ولی، است.

مذهب حنبلی هم مانند مالکیه ولایت بر صغیر و مجنون را با پدر، وصی پدر می‌داند و در صورت نبود این افراد، با قیم است. در صورتی که جنون و سفاهت شخصی، بعد از بلوغ باشد قیم ولی او است.

۳- قیمومت قیم بارفراز صغیر و مجنون پایان می‌پذیرد، در صغیر بابلوغ و رشد محقق می‌شود و در مجنون با افاقه شدن وی انجام می‌گیرد.

منابع

قرآن کریم

- ابن ادريس حلی، محمد. (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی .
- ابن بابویه صدوق، محمد بن علی. (۱۳۸۶ق). علل الشرائع، ج ۱، قم، کتابفروشی داوری .
- ابن عابدین، علاء الدین. (۱۴۱۲ق). رد المختار، ج ۲، بیروت، دارالفکر.
- ابن قدامه مقدسی، عبدالله بن احمد. (۱۴۱۴ ق - ۱۹۹۴ م). الکافی فی فقه الإمام أحمد، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- (۱۳۸۸ق - ۱۹۶۸ م). المغنی، مصر، مکتبة القاهرة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، ج ۳، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر .
- ابن نجیم مصری، زین الدین بن ابراهیم (بی تا)، البحر الرائق شرح کنز الدقائق، ج ۲، بی جا، دار الکتب الإسلامی.
- احسائی، عبدالعزیز. (۱۹۹۵م). تبیین المسالک، ج ۲، بیروت، دار الغرب الإسلامی.
- اراکي، محمد علی. (۱۴۱۵ق). کتاب البیع، ج ۱، قم، مؤسسه در راه حق.
- اردبیلی، احمد. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی .
- اصفهانى، محمد حسین. (۱۴۱۸ق). حاشیة کتاب مکاسب، ج ۱، قم، أنوار الهدی.
- ایروانی، علی بن عبد الحسین. (۱۴۰۶ق). حاشیة مکاسب، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بحرانی، یوسف. (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی .
- بحر العلوم، محمد بن محمد تقی. (۱۴۰۳ق). بلغة الفقيه، ج ۴، تهران، منشورات مکتبة الصادق.
- بهوتی، منصور بن محمد (بی تا)، کشف القناع عن متن الإقناع، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- تبریزی، میرزا فتاح. (۱۳۷۵ق). هدایة الطالب إلى أسرار مکاسب، ج ۱، تبریز، چاپخانه اطلاعات.
- جبعی عاملی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح للمعة الدمشقیة، ج ۱، قم، کتابفروشی داوری.

-(۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۱، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية .
- جزرى، مبارك بن محمد(بى تا)، النهاية فى غريب الحديث والأثر، ج ۱، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعيليان .
جوهرى، اسماعيل بن حماد. (۱۴۱۰ق). الصحاح- تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۱، بيروت، دار العلم .
جوينى، عبدالملك بن عبدالله. (۱۴۲۸ق- ۲۰۰۷م). نهاية المطلب فى دراية المذهب، ج ۱، بى جا، دارالمنهاج
- حرّ عاملى، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشيعة، ج ۱، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
حصكفى، علاء الدين. (۱۴۲۳ق- ۲۰۰۲م). الدر المختار شرح تنوير الأبصار وجامع البحار؛ ج ۱، بى جا، دار الكتب العلمية.
- حكيم، محسن(بى تا)، نهج الفقاهة، ج ۱، قم، انتشارات ۲۲ بهمن.
حلّى سيورى، مقداد بن عبد الله. (۱۴۰۳ق). نضد القواعد الفقهية على مذهب الإمامية، ج ۱، قم، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشى نجفى.
- حلّى، جعفر. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام، ج ۲، قم، مؤسسه اسماعيليان .
حلّى، حسن بن يوسف. (۱۴۱۰ق). إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامى .
حميرى، نشوان بن سعيد. (۱۴۲۰ق). شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، ج ۱، بيروت، دار الفكر .
خويى، ابو القاسم(بى تا)، مصباح الفقاهة، قم، مؤسسه الامام الخوئى .
خوئى، ابو القاسم. (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحين، ج ۲۸، قم، نشر مدينة العلم .
دسوقى، محمد بن احمد(بى تا)، حاشية الدسوقى على الشرح الكبير، بيروت، دارالفكر .
راغب اصفهانى، حسين بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن، ج ۱، بيروت، دار العلم .
رويانى، عبدالواحد بن اسماعيل. (۲۰۰۹م). بحر المذهب، ج ۱، بيروت، دارالكتب العلمية .
زبيدى، محمد مرتضى. (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱، بيروت: دار الفكر .
زيلعى، عثمان بن على. (۱۳۱۳ق). تبين الحقائق شرح كنز الدقائق، ج ۲، قاهره، المطبعة الكبرى الأميرية .
سايس، محمد على. (۱۴۲۳ق). تفسير آيات الأحكام، ج ۱، بيروت، المكتبة العصرية .
سيزوارى، عبد الأعلى. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام، ج ۴، قم، مؤسسه المنار .

- سعدی، جلال الدین عبدالله. (١٤٢٣ق - ٢٠٠٣ م). عقد الجواهر الثمينة في مذهب عالم المدينة، ج ١، بیروت، دار الغرب الإسلامي.
- شربینی، شمس الدین. (١٤١٥ ق - ١٩٩٤ م). مغنی المحتاج إلى معرفة معانی ألفاظ المنهاج، ج ١، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- شیرازی، أبواسحاق (بی تا)، المذهب فی فقه الإمام الشافعی، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- شیرازی، قدرت الله انصاری و پژوهشگران مرکز فقهی ائمه اطهار (١٤٢٩ق)، موسوعة أحكام الأطفال و أدلتها، ج ١، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
- صاوی، أحمد بن محمد (بی تا)، حاشیة الصاوی علی الشرح الصغیر، بیروت، دار المعارف.
- صدر، محمد. (١٤٢٠ق). ما وراء الفقه، ج ١، بیروت، دار الأضواء .
- صدوق، محمد بن علی. (١٣٨٦ق). علل الشرائع، ج ١، قم، کتابفروشی داوری .
- صعیدی عدوی، علی بن أحمد. (١٤١٤ق - ١٩٩٤ م). حاشیة العدوی علی شرح کفایة الطالب الربانی، بیروت، دار الفکر.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ١، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- (١٤٠٧ق). الخلاف، ج ١، قم، دفتر انتشارات اسلامی .
- (١٣٨٧ق). المبسوط، ج ٣، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
- (١٤٠٧ق). تهذيب الأحكام، ج ٤، تهران، دار الکتب الإسلامية.
- طوسی، محمد بن علی (١٤٠٨ق). الوسيلة إلى نيل الفضيلة، ج ١، قم، انتشارات کتابخانه آية الله نجفی.
- عاملی، محمد بن علی (١٤١١ق). نهاية المرام، ج ١، قم، دفتر انتشارات اسلامی .
- عاملی، محمد بن مکي (١٤١٧ق). الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج ٢، قم، دفتر انتشارات اسلامی .
- (بی تا)، القواعد و الفوائد، ج ١، قم، کتابفروشی مفید.
- عراقی، ضیاء الدین (١٤١٤ق). شرح تبصرة المتعلمين، ج ١، قم، دفتر انتشارات اسلامی .
- فاضل آبی، حسن بن ابی طالب (١٤١٧ق). کشف الرموز، ج ٣، قم، دفتر انتشارات اسلامی .
- فیض کاشانی، محمد محسن (بی تا)، مفاتیح الشرائع، ج ١، قم، انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی.

فیومی، احمد بن محمد (بی تا)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ج ۱، قم، منشورات دار الرضی.

کاسانی، علاءالدین (۱۴۰۶ق - ۱۹۸۶م). بدائع الصنائع، ج ۲، بیروت، دارالکتب العلمیة .

کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد، ج ۲، قم، مؤسسه آل البيت (ع).

..... (۱۴۰۹ق). رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، قم، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی .

کشناوی، أبوبکر بن حسن (بی تا)، أسهل المدارک، ج ۲، بیروت، دارالفکر.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی، ج ۴، تهران، دارالکتب الإسلامیة.

کیدری، محمد بن حسین. (۱۴۱۶ق). إصباح الشيعة بمصباح الشريعة، ج ۱، قم، مؤسسه امام صادق (ع)

مجددی برکتی، محمد عمیم الإحسان. (۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۳م). التعريفات الفقهيّة، ج ۱، بیروت، دارالکتب

العلمیة.

مرداوی، علاءالدین (بی تا)، الإنصاف فی معرفةالراجح من الخلاف، ج ۲، بیروت، دارإحياء التراث العربي.

مرغینانی، علی بن أبوبکر (بی تا)، الهدایة فی شرح بدايةالمبتدئ، بیروت، داراحیاء التراث العربي.

مقدسی، عبدالرحمن بن محمد (بی تا)، الشرح الكبير علی متن المقنع، بیروت، دارالکتب العربي .

مقدسی، موسی بن احمد (بی تا)، الإقناع فی فقه الإمام أحمد بن حنبل، بیروت، دارالمعرفة.

موسوی خمینی، روح الله (بی تا)، تحرير الوسيلة، ج ۱، قم، مؤسسه دار العلم.

..... (۱۴۰۴ق). زبدة الأحكام، ج ۱، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

..... (۱۴۲۱ق). کتاب البيع، ج ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

نائینی، میرزا محمد حسین (۱۴۱۳ق). المكاسب والبيع، ج ۱، قم: انتشارات اسلامی.

نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق). جواهر الكلام، ج ۷، بیروت، دار إحياء التراث العربي.

نجفی (کاشف اغطاء)، محمد (۱۳۸۱ق)، النور الساطع فی الفقه النافع، ج ۱، نجف اشرف، مطبعة الآداب.

نجفی، محمد (۱۳۵۹ق). تحرير المجلة، ج ۱، نجف اشرف، المكتبة المرتضوية.

نراقی، احمد بن محمد (۱۴۱۷ق). عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحكام، ج ۱، قم، انتشارات دفتر تبلیغات

اسلامی حوزه علمیه قم.